

.... دانشگاه تهران مثل دانشگاه های دیگر که نبود، سی سال بود هشتاد درصد وزرا و نخست وزیرهای ایران از دانشگاه تهران می آمدند. وقتی شورای دانشگاه تهران بود دور تا دور افرادی مثل دکتر اقبال و این ها نشسته بودند که نخست وزیرهای سابق، وزرای سابق بودند. شما نمی دانید چه اقتداری داشتند، اصلا دولت را به حساب نمی آوردند. دولت یک شعبه کوچکی بود از دانشگاه تهران، هنوز آن روحیه بود. حالا تغییر کرده و این همه دانشگاه ساخته شده

.... به یک معنی حرف هایی که من می زدم در واقع ناقض آن چیزهایی بود که در ایران داشت اتفاق می افتاد نه همه چیز ولی خیلی چیزها. یعنی من مخالف تجدید بودم، مخالف مدرنیسم بودم، مخالف خیلی کارهایی که می شد بودم ولی با وجود همه این ها، خیلی قابل توجه است که به علت لیاقت جزئی که خداوند به من داده بود و کارهایی که می توانستم بکنم، مثلا هواید خیلی خیلی از من خوشش می آمد، ده بار می خواست من را وزیر کند، من زیر بار نرفتم. حالا ده بار را یادم نیست، شش، هفت دفعه کابینه عوض شد، گفت حسین تو برو وزارت علوم، من زیر بار نمی رفتم،.....

.... بعد علم، آن وقت وزیر دربار نبود ولی وزیر بود و خیلی به شاه نزدیک بود، من را خواست و چون دانستن اش برای آینده ایران خیلی مهم است خدمتتان می گویم، این چیزها حیرت آور است. دایی من عماد کیا گفت که من می خواهم تو را ببرم یک جای خیلی مهمی. گفتم کجا می خواهی ببری؟ گفت تو بیا به تو می گویم. من قبول کردم رفتیم منزل آقای علم. یک باغ بزرگی داشت در شمیران، ایشان خیلی تفقد کرد و گفت من پیغامی از طرف اعلیحضرت برای شما دارم. ایشان خیلی دلش می خواهد که شما قبول کنید یک دانشگاه الهیات درست کنید و رئیس اش بشوید- حالا من ۲۵-۲۶ سالم است- چون می خواهند یک باب جدیدی در تعالیم اسلامی در ایران ایجاد بشود که طلاب بیشتر با تفکر جدید آشنا شوند. من گفتم قربان با کمال میل، فقط یک شرط دارد و آن این است که اول ما معلم هایش را تربیت کنیم.....

برگرفته از کتاب «حکمت و سیاست» گفتگو با دکتر سید حسین نصر، مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر، به کوشش حسین دهباشی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۳.